**٩٨ - بيان تناسخ و بطلان آن و ثبوت رجعت**

و از حضرت بهاءالله در لوحی است قوله الاعلی: "بسم الله الامنع الاقدس بدانکه خداوند عالم جلّ و عزّ روح مومن را قبض فرموده در اعلی عليّين صاعد خواهد گردانيد در اينمقام عزّ روحانی ارواح مومنين يکديگر را بطريقی که خداوند عالم قبلا مقدّر فرمايد خواهند شناخت و با هم مستعرج باعلی علوّ خواهند شد و راجع بعالم جسمانی نخواهند شد تا زمانيکه مشيّت لايزالی تعلّق بعود خلق گيرد و عالمی ديگر شود و در اين عالم آنچه بکون آيند ارواحی ديگر است نه آنکه روح قبل حلول در نفسی نمايد و شخصی نفس شخص سابق شود بل آنچه نسبت بمظاهر است يعنی در مقام نفس او خواهد بود نه آنکه نفس او حلول نمايد يا آنکه هيئت روح مجسّم گردد بل لم يزل و لايزال خلق در مقام خود و حقّ در مقام خود و روح مومن و منافق در مقام خود و کلّ فی فلک يسبحون درک عالم ارواح در اين عالم اجساد ممکن نشود هر آنچه در قوّه خياليه دست دهد آنعالم سوای آن است در اين اجساد فانيه درک عوالم باقيه نتوان نمود الا ما انتم من الرويا تشهدون فاتقو الله يا اولی الالباب لعلکم ترحمون."

و از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است. قوله العزيز: "در کتب مقدّسه و صحف الهيّه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی بمعانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند زيرا مقصود انبيای الهی از رجوع رجوع ذاتی نيست بلکه رجوع صفاتی است يعنی رجوع مظهر نيست رجوع کمالات است. در انجيل ميفرمايد که يحيی بن زکريا حضرت ايليا است از اين بيان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصيّت حضرت ايليا در جسد حضرت يحيی نه بلکه مراد اين است کمالات وصفات حضرت ايليا در حضرت يحيی جلوه و ظهور نموده ... بدان که تناسخيان بر دو قسم اند قسمی معتقد بعقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نيستند لهذا بر آنند که انسان بتناسخ و رجوع باين عالم مجازات و مکافات بيند و نعيم و جحيم را حصر در اين جهان دانند و بجهان ديگر قائل نيستند و اين فرقه ايضاً بر دو قسم اند بعضی بر آنند که انسان گاهی در رجوع باين عالم بصورت حيوان در آيد تا مجازات شديده بيند و بعد از حمل عذاب عليم از عالم حيوان دو باره بعالم انسان آيد و اين را تواسخ نامند و قسم ديگر بر آنند که از عالم انسان بعالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اوّل مشاهده نمايد و اين را تناسخ گويند و هر دو فرقه بجهانی غير از اين جهان قائل نيستند و فرقه ديگر از اهل تناسخ بعالم اخروی قائل و تناسخ را واسطه تکامل شمرند که انسان بذهاب و اياب در اين جهان بتدريج کسب کمالات نمايد تا آنکه بمرکز کمال رسد يعنی نفوس تر کيب از مادّه و قوّه اند مادّه در بدايت يعنی دور اوّل ناقص است و چون مکرّر باين عالم آيد مادّه ترقّی نمايد و صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آينه شفّاف گردد و قوّه که عبارت از روح است بجميع کمالات در آن تحقّق يابد. اين است مسأله اهل تناسخ و تواسخ مختصرا بيان شد اگر بتفصيل پردازيم اوقات تعطيل شود همين مجمل کفايت است و دلائل و براهين عقليّه بر اين مسأله ندارند مجرّد تصوّر و استنباط از قرائن است نه برهان قاطع بايد از معتقدان تناسخ برهان طلبيد نه قرائن و تصوّر و وجدان ولی شما از من دلائل و براهين امتناع تناسخ ميجوئيد لهذا بيان امتناع بايد نمود اوّل برهان امتناع اين است که ظاهر عنوان باطن است و ملک آينه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلّی تکرّر نيابد چه که هيچ کائنی از کائنات بديگری من جميع‏الوجوه مشابه و مماثل نه آيت توحيد در جميع اشياء موجود و پديد اگر خزائن وجود مملو از دانه گردد دو دانه را من جميع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتياز نيابی لابد فرق و تمايزی در ميان چون برهان توحيد در جميع اشياء موجود و وحدانيّت و فردانيّت حقّ در حقائق جميع کائنات مشهود پس تکرّر تجلّی واحد ممتنع و محال لهذا تناسخ که تکرّر ظهور روح واحد بماهيّت و شئون سابق در اين جهان تجلّی واحد است و اين مستحيل و غير ممکن و چون از برای هر کائنی از کائنات ناسوتيّه تکرّر بتجلّی واحد محال و ممتنع پس از برای کائنات ملکوتيّه نيز تکرّر در مقامی از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحيل زيرا ناسوت مقابل ملکوت است ولی در کائنات ناسوتيّه من حيث‏النّوع عود و رجوع واضح يعنی اشجاری که سنين سابق برگ و شکوفه و ثمر نموده بودند در سنه لاحق نيز بعينه همان اوراق و ازهار و اثمار ببار آرند اين را تکرّر نوع گويند و اگر کسی اعتراض نمايد که آن ورق و شکوفه و ثمر متلاشی شد و ازعالم نبات بعالم جماد تنزّل نمود دوباره از عالم جماد بعالم نبات آمد پس تکرّر يافت جواب اين است که شکوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشی شد و آن عناصر مرکبّه تحليل گشت و در اين فضا تفريق شد آن اجزاء مرکبّه برگ و ثمر پارسال بعينها بعد از تحليل دوباره ترکيب نگشته و عود ننموده بلکه از ترکيب عناصر جديده نوعيّت عود کرد و همچنبن جسم انسان بعد از تحليل متلاشی گردد و اجزاء مرکبّه تفريق شود و اگر چنانچه از عالم جماد و يا نبات دوباره اين جسم عود کند اين جسم بعينه اجزاء مرکبّه انسان سابق نبوده آن عناصر تحليل شد و تفريق گشت و در اين فضای واسع منتشر شد بعد اجزاء ديگر از عناصر ترکيب گشت و جسم ثانی شد و شايد جزئی از اجزأ انسان سابق در ترکيب انسان لاحق داخل شود و امّا آن اجزاء بتمامها و عينها بدون زياده و نقصان محفوظ و مصون نمانده تا دوباره ترکيب گردد و از آن ترکيب و امتزاج انسان لاحق بوجود آيد و استدلال شود باينکه اين جسم بتمام اجزاء عود نموده و شخص اوّل شخص ثانی شده بناء عليه تکرّر حاصل گرديده و روح مانند جسم بعينه عود و تکرّر نموده و بعد از فوت بذاته رجوع باين عالم فرموده و اگر گوئيم که اين تناسخ بجهت حصول کمال است تا مادّه کسب صفا نمايد و شفّاف گردد و پرتو روح بمنتهای کمال در او ظاهر شود اين نيز تصوّر محض است زيرا بر فرض تصديق اين مطلب در تجدّد و عود و تغيير ماهيّت ممکن نه زيرا جوهر نقص بعود و رجوع حقيقت کمال نگردد و ظلمت صرف بعود و رجوع مصدر نور نشود حقيقت عجز برجعت قدرت و قوّت نشود و ماهيّت ناسوتيّه بعود و رجوع حقيقت ملکوتيّه نشود شجر زقوم آنچه تکرّر يابد ثمر شيرين ندهد و شجره طيّبه هر چه عود کند ميوه تلخ ببار نيارد. پس معلوم شد که تکرّر و رجوع بعالم ناسوتی مورث کمال نشود و اين تصوّر را برهان و دليلی نه عبارت از افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقيقه فيض پروردگار حضرات تياسفی‏ها بر آنند که انسان در قوس صعود بکرّات و مرّات عود و رجوع نمايد تا اينکه بمرکز اعلی رسد در آنمقام مادّه مرآت صافی شود و انوار روح بنهايت قوّت سطوع کند و کمال ذاتی حاصل گردد و حال آنکه مسلّم مدققين مسائل الهيّه است که عوالم جسمانی بنهايت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسانی نهايت قوس نزول و بدايت قوس صعود است که در مقابل مرکز اعلی است ديگر از بدايت تا نهايت قوس صعود مراتب روحانيّه است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند قوس نزول بجسمانيّات منتهی گردد و قوس صعود بروحانيّات و نوک پرگار در ترسيم دائره حرکت قهقری ننمايد زيرا منافی حرکت طبيعی و نظم الهی است و الّا انتظام دائره بهم خورد و از اين گذشته عالم ناسوتی را چندان قدر و مزيّتی نه که انسان بعد از نجات از اين قفس دوباره آرزوی اين دام نمايد بلکه بفيض ابدی استعداد و قابليّت حقيقت انسان بسير در مراتب وجود ظاهر و عيان گردد نه بتکرّر و رجوع. اين صدف هر دُرّ و خزف که در کمون دارد چون يک مرتبه دهان گشايد ظاهر و عيان شود و اين گياه چون يکمرتبه برويد خار يا گل ببار آرد و احتياج بانبات ثانی نيست و از اين گذشته سير و حرکت در عوالم بخط مستقيم بر نظم طبيعی سبب وجود است و حرکت منافی نظم و وضع طبيعی سبب انعدام است و رجوع روح بعد از صعود منافی حرکت طبيعی و مخالف نظم الهی لهذا از رجوع حصول وجود ممتنع و مستحيل مانند آن است که انسان بعد از خلاصی از عالم رحم دوباره بعالم رحم رجوع نمايد. ملاحظه نمائيد که اهل تناسخ و تواسخ را چه تصوّر است جسم را ظرف شمرند و روح را مظروف دانند مانند آب و جام اين آب از اين جام فراغت نمود و در جام ديگر عود کرد اين تصوّر ملعبه صبيان است آنقدر ملاحظه نکنند که روح از مجرّدات است و دخول و خروج ندارد نهايت اين است که تعلّق بتن مانند آفتاب بآينه حاصل نمايد و اگر چنانچه روح بسبب تکرّر رجوع بعالم جسمانی قطع مراتب نمايد و کمال ذاتی يابد بهتر آن بود که پروردگار روح را امتداد حيات در عالم جسمانی ميداد تا اکتساب کمالات و فيوضات مينمود لزوم چشيدن جام هلاک و حصول حيات ثانی نبود اين فکر اصلا از تصوّر حصر وجود در اينجهان فانی و انکار جهان‏های الهی در بعضی از تناسخيان منبعث و حال آنکه عوالم الهی نامتناهی اگر عوالم الهی باينعالم جسمانی منتهی گردد ايجاد عبث شود بلکه وجود ملعبه صبيان گردد که نتيجه اين کائنات نامتناهی وجود اشرف انسانی آن نيز ايّامی چند در اين دار فانی ذهاب و اياب نمايد و مکافات بيند عاقبت کلّ کامل گردند و ايجاد الهی و کائنات موجوده نامتناهی تکميل و منتهی شوند و الوهيّت ربانيّه و اسماء و صفات الهيّه در حقّ اين کائنات روحانيّه موجوده الان از تأثير معطّل و معوّق گردد سبحان ربک ربّ العزة عما يصفون مانند عقول قصيره فلاسفه سلف مثل بطلميوس و سائرين که چنين اعتقاد و تصوّر مينمودند که جهان حيات و وجود محصور در اين کره ارض است و اين فضای نا متناهی وجود محصور در طبقات تسعه آسمانی و جميع فارق و خالی."

و از آنحضرت در جواب سئوالات بهائيان بادکوبه است. قوله العزيز: "در خصوص تناسخ مرقوم نموده بوديد اين اعتقاد تناسخ از عقايد اکثر امم و ملل است حتّی فلاسفه يونان و حکمای رومان و مصريان قديم و آشوريان عظيم ولکن در نزد حقّ جميع اين اقوال و اوهام مزخرف و برهان عظيم تناسخيان اين بود که مقتضای عدل الهی اين است که اعطای کلّ ذيحقّ حقّه شود حال هر انسان ببلائی مبتلا شود گوئيم که گناهی نموده‏است ولکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه‏اش تازه انعقاد گرديده‏است و کور و کر و شل و ناقص‏الخلقه است آيا چه گناهی نموده‏است که بچنبن جزائی گرفتار شده‏است؟ پس اين طفل اگر چه بظاهر در رحم مادر خطائی ننمود ولکن پيش از اين در قالب اوّل جرمی کرد که مستوجب چنين جزائی شده ولی اين نفوس از اين غافل گشته‏اند که اگر خلقت بر يک منوال بود قدرت محيطه چگونه نمودار ميشد و حقّ چگونه يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد ميگشت؟ باری ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و اين مقصد رجوع شئون و آثار و کمالات و حقائق و انواری است که در هر کور عود مينمايد نه مقصود اشخاص و ارواح مخصوصه است ... آيا از يک مرتبه وجود در اين عرصه شهود اوليای الهی چه نعمتی و راحتی ديده‏اند که متصّلا عود و رجوع و تکرّر خواهند؟ ... اين کأس چندان حلاوتی نداشت که آرزوی تتابع و تکرّر شود پس دوستان جمال ابهی ثوابی و اجری جز مقام مشاهده و لقا در ملکوت ابهی نجويند ... اگر حيات انسانی و وجود روحانی محصور در زندگانی دنيوی بود ايجاد چه ثمره داشت بلکه الوهيّت چه آثار و نتيجه می بخشيد؟ ... همچنانکه ثمرات و نتايج حيات رحمی در آنعالم تنگ و تاريک و مفقود و چون انتقال باينعالم وسيع نمايد فوائد نشو و نماء آنعالم واضح و مشهود ميگردد ... پس بدانکه حقّ را عوالم غيبی است که افکار امکانی از ادراکش عاجز است و عقول بشری از تصوّرش قاصر."

**\*\*\*\*\*حاشیة\*\*\*\*\***

قال الامام الرازی فی کتاب نهاية ‌العقول . ان المسلمين يقولون بحدوث الارواح و ردها الی الابدان لا فی هذ العالم و التناسخية يقولون بقدمها و ردها فی هذ العالم و ينکرون الاخرة و انما کفروا من اجل هذه الافکار و قال ايضاهم استشکلوا تعلّق النفوس المجردة اخری بالبدن بانه تناسخ و القول بالتناسخ باطل شرعا و عقلا و اجابوا عن هذا الاشکال بان التناسخ انما هو تعلّق النفس مرة ‌اخری ببدن ما فی هذ العالم قبل قيام القيامة و امّا عند القيامة فغير ممنوع بل لا يسمی ذلک تناسخا و انما سمی حشرا و معادا .